

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعتراض بر شمول و تطبیق قاعده لا ضرر بر مورد
وضوی ضرری با فتوای فقهاء و صحت وضو در
حال جهل به ضرر، این دایره مدار این بود که در
موضوعات احکام، علم و جهل به عنوان جزء
الموضوع یا به عنوان تمام الموضوع در اینجا اخذ
نشده و در هر جا که علم در آنجا دخیل نباشد به
عنوان جزء الموضوع، در آنجا خود موضوع به
اطلاقه متعلق برای آن حکم خواهد بود سواءً اینکه
مكلف عالم به حکم باشد یا نباشد و به مقتضای ان
له احکاماً یشرک فیہ العالم و الجاهل، در اینجا
مسألة علم و جهل دخالتی در تعلق حکم بر مکلفین
ندارد.

این حرف محل تامل است از این نقطه نظر که

علم و جهل دو حالتی هستند برای مکلف که اینها لازم نیست موضوع، لحاظ علم و جهل در آنها شده باشد در مورد تعلق تکلیف، بلکه خود ارتکاز عقلاییه و دخالت علم در احکام، این خودش کفایت می‌کند بر اینکه موضوع قرار بگیرد، یعنی جزء الموضوع قرار بگیرد برای تعلق حکم یا قرار نگیرد. در بسیاری از احکام، ما می‌بینیم که علم و جهل، اینها دخالتی ندارند، مانند خیلی از احکام وضعیه که علم و جهل دخالت ندارند مثل فرض کنید که نکاح یا احکامی که مترتب می‌شود بر رضاع، احکامی که مترتب می‌شود بر دخول و امثال ذلک. اینها علم و جهل دخالت ندارند بلکه اصلاً به طور کلی تکلیف و عدم تکلیف دخالت ندارد. بله در بعضی از اینها هست، مانند اینکه مکلف عالماً و عامداً زنی را در حال عده به عقد خودش دریاورد، خب این فرق می‌کند با جهل، در آنجا جهل و علم دخالت دارد. ولی در بسیاری از احکام وضعی دیگر نکاح یا در معاملات و امثال ذلک این مسأله علم و جهل دخالتی ندارد. اما در یک سری احکام هست که قطعاً بنابر ارتکاز عقلاییه لازم نیست که شارع علم را در تحقق

آن موضوع دخیل بداند. خب بعضی‌ها را آمده خودش بیان کرده، اظهار کرده، مانند طهارت و نجاست خبثیه، در آنجا علم را در اجتناب و عدم اجتناب دخیل می‌داند ولی در بعضی‌ها نه، مانند طهارت و نجاست حدثیه، در آنجا علم و جهل راه ندارد. اگر مکلف جاهل باشد به طهارت یا علم به وجوب داشته باشد، بعد کشف خلاف بشود، در آنجا شارع حکم به اعاده می‌کند به خاطر اینکه غرض تحصیل نشده. یعنی بر نفس طهارت حدث یک غرضی مترتب است که آن طهارت از حدث اگر انجام نگیرد طبعاً آن اثری که مترتب بر صلاة است آن اثر پیدا نمی‌شود.

و اما در ما نحن فیه که مساله مساله - البته اینها را گذرا می‌گوییم ولی خب بعد وقتی که وارد اصل مساله و مطلب می‌شویم انشاءالله در هفته دیگر و اینها، خب انشاءالله آنجا یک بحث بیشتری راجع به این مسائل می‌شود - اما در قاعده لا ضرر ما باید بینیم در اینجا آیا علم دخالت دارد یا نه؟

قاعده لا ضرر به مقتضای تناسب بین حکم و

موضوع که اصلاً موضوع رفته روی ضرر، طبعاً در اینجا به مقتضای ارتکاز عقلاییه قطعاً باید علم دخالت داشته باشد در رفع این حکم... و در جایی که این شخص اصلاً عالم به بطلان وضو نیست بلکه جاهل به ضرر هست این اصلاً معنا ندارد که شارع در ظرف جهل برای این شخص جعل تیمم کند چون اصلاً به طور کلی امکان ندارد برای اینکه بتواند این جعل را در اینجا [تحقق] بدهد. یعنی جهل مکلف به خود ضرر باعث می شود که قاعده از بیخ و بن برداشته شود و در زمینه جهل، آن قاعده در اینجا شامل نشود، می بینیم در اینجا امتنانی نیست چون مکلف با علم به عدم ضرر و اتیان تکلیف، خود را بری می داند از نقطه نظر انجام آن تکلیف و اگر ما بخواهیم در عین حال او را ملزم کنیم به قضاء مافات و اعاده مافات، این خودش خلاف امتنان است. یعنی شارع این حکم را در ظرف امتنان جعل کرده، در ظرف متناً علی العباد شارع این حکم را جعل کرده پس بنابراین این خودش خلاف امتنان می شود. یعنی ما ببینیم که یکدفعه خود یک علم و یک جهل چطور حکم را عوض می کند و موضوع را به طور کلی

عوض می‌کند. یکدفعه می‌بینیم یک علم باعث می‌شود که شما یک نفر را قصاص کنید و جهل باعث می‌شود که شما رفع قصاص از یک شخصی کنید. یا علم به یک مساله‌ای، علم به یک شیئی باعث می‌شود که یک زن بر یک فرد حرام شود، جهل به یک مساله باعث می‌شود که آن حرمت مترتب نشود. مساله علم و جهل اینقدر مهم است آن وقت چطور در اینجا شارع که اصلاً این حکم را وضع کرده در مقام امتنان، بیاید این دو مطلب را ندیده بگیرد و موضوع را ضرر واقعی قرار بدهد و بگوید چون ضرر ضرر واقعی است کاری به علم و جهل مکلف ندارد، حکم هم رفته روی ضرر واقعی و موضوعات به اطلاقهم شامل می‌شود هر دو مورد را، مورد علم مکلف به ضرر، مورد جهل مکلف به ضرر؟ نخیر، در مورد جهل مکلف به ضرر، حکم شارع به اعاده و قضاء مافات، این خلاف امتنان است پس بنابراین این در اینجا جاری نیست.

بعضی از معاصرین آمدند در این مساله اشکال کردند گفتند اگر ما از باب امتنان وارد شویم کار به

اشکال برمی خورد چرا؟ چون احکام امتناییه گرچه منشأ اول جعل آن احکام، امتنان است ولی جنبه نوعی در آنها لحاظ شده نه جنبه شخصی. یعنی شارع لحاظ کرده این حکم به حسب نوع، متناً علی العباد است، بر این موضوع خاص بار کرده. حالا یک فرد فرض کنید که در این مورد پیدا می شود و جریان این حکم بر او منت نیست بلکه خلاف منت است. باز بر طبق الحاق اقلّ به اعمّ اغلب، در اینجا این مضمول حکم شارع در اینجا خواهد بود. چطور اینکه در حدیث رفع، اکراه یکی از موضوعاتی است که شارع رفع کرده است آثاری را که مترتب بر این اکراه است. اضطرار یکی از موضوعاتی است که رفع کرده شارع آثاری را که مترتب بر اوست. رفع مااستکره علیه، رفع مااضطروا الیه، در عین حال که رفع شده پس بنابراین من باب مثال معاملاتی که اینها مستکرهاً انجام گرفته آن معاملات همه باطل است، تبعاتش همه باطل است. عقد نکاحی که مکرهاً علیه باشد این عقد نکاح خب باطل است، اثر شرعی بر آن مترتب نیست و امثال ذلک. و اتفاقاً روایاتی هم داریم که امام علیه السلام در مورد عقد نکاح یا در

مورد معاملات حکم به بطلان کردند با وجود اینکه
خب ممکن است یک مصالحی طبعاً بر این مترتب
شده باشد. یعنی امام نیامدند در اینجا بفرمایند اگر
آن شخص دید که مصلحت دارد من باب مثال خب
نظر بدهد و عقدش درست است، معامله‌اش درست
است بلکه گفته‌اند که آن عقدی که بر اساس
معاملات مکرهاً علیها باشد آن باطل است فی حد
نفسه گرچه بعد شخصاً برایش کشف خلاف شود و
متوجه شود که این عقد یک مصالحی دارد، باز در
این صورت عقد باطل است و این دلیل است بر اینکه
در اینجا مسأله امتنان یک مسأله نوعیه است نه اینکه
مسأله شخصیه.

جوابی که به این آقایان باید داد این است که در
قضیه امتنان، احکام بر دو قسم تقسیم می‌شوند:

یک احکامی داریم که جنبه شخصی دارند یعنی
قضایای شخصیه در اینها لحاظ شده، علاوه بر آن
جهت کلی جهت شخصی هم در آنجا هست. البته
ما می‌توانیم در اینجا استدلالاتی داشته باشیم: اذا
امر تکم بشیء فأتوا منهم ما استطعتم یا **وَمَا جَعَلَ**
عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ... ﴿الحج، ۷۸﴾ **لَا يُكَلِّفُ**

اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... ﴿البقرة، ۲۸۶﴾ در اینجا ما

می‌توانیم تمسک کنیم به ادله‌ای که آن مقدار تعلق تکلیف را به مکلفین، آن مقدار را تعلیم کند و حد بزند. این هست در اینجا و آن بیاید و تکالیفی که تعلق می‌گیرد به مکلفین به نحو شمول، در خصوص بعضی از مکلفین قائل به استثناء بشود، قائل به حد بشود و امثال ذلک. این یک بحثی است که برای خودش خب گاه گاهی هم مطرح شده و جای صحبت دارد بسیار زیاد، و خب این مطلب محفوظ است.

شما در بسیاری از احکام می‌بینید که احکام به طور مطلق هستند. فرض کنید که من باب مثال وجوب صلاة، وجوب صوم، اینها به نحو مطلق هستند و خب خارج شده افرادی که آنها مریض هستند و امثال ذلک.

ولی در خیلی از احکام می‌بینیم که حال خود شخص در اینجا مطرح و مد نظر هست فرض کنید که من باب مثال در خمس و امثال ذلک در آنجا دارد که خمس مصارفش مشخص است، سادات و امثال ذلک و اینها، ولی در اینجا بایستی که لحاظ کرد و دید که این مقدار فقری که الان این شخص دارد چه

مقدار است. اینی که باید بدهیم فرض کنید به سادات به نحو کلی، این اینطور نیست. باید سادات اولاً فقیر باشند. ثانیاً حال خصوص آنها یکی یکی در نظر گرفته شود. بعد شئونات اینها در نظر گرفته شود. مسأله مهم مسأله شئونات است. صرف رفع فقر نیست. مسأله شئونات یک مسأله بسیار مهم است. در زکات همین طور است. خیلی از مسائلی که ما داریم، یعنی خصوصیت فردیه و شخصیه را شارع لحاظ می‌کند، بر اساس آن خصوصیت شخصیه و فردیه جعل حکم می‌کند برای خود شخص. به عبارت دیگر به این معنا که هر کسی که در این شرایط باشد، به نحو یک قضیه کلیه باید این مقدار فرض کنید که از این مال بهره‌مند شود و امثال ذلک. خب در اینجا ما نمی‌توانیم بگوییم چون در اینجا قاعده کلی است که این اموال را بین فقراء سادات تقسیم کنیم پس بنابراین به همه یک اندازه بدهیم، یا شئون هر کسی را در اینجا در نظر نگیریم. اینها همه جهاتی است که در تعلق حکم و مقدار حکم، دخالت دارد.

در اینجا یکی از مسائلی که ریشه برای احکام هست همین جهت قضیه، قضیه احکام امتناییه

است. در احکام امتناییه امکان ندارد که مسأله نوعی در آنجا لحاظ شود. امتنان به خاطر یک فرد خارجی هست. امتنان لنگ در هوا که ما اصلاً نداریم. ما امتنان به عنوان یک قضیه طبیعی که نداریم که حکم برود روی امتنان و هیچ گونه نظر به فرد خارجی نداشته باشیم. اتفاقاً در این قضیه فقط نظر روی افراد خارجی هست. اگر من باب مثال در احکامی مانند اکرم العلماء و امثال ذلک یک قضیه طبیعی در نظر گرفته شود و بعد فرض بکنید که هر فردی که پیدا شد در خارج و مشمول این عالم بود، در آنجا اکرامش واجب است اما در مسائل امتناییه دقیقاً فرد خارجی مورد نظر هست. یعنی ما باید بینیم این حکم امتنایی آیا شامل این فرد خواهد شد یا نه؟ چطور آن وقت ممکن است ما بگوییم احکام امتناییه احکام نوعیه هستند؟ اصلاً امکان ندارد گفته بشود. وقتی که من می گویم این حکم متناً علی العباد است مگر آن زید بدبخت بیچاره جزء عباد نیست؟ مگر آن کسی که الان دارد به واسطه این حکم متضرر می شود جزء عباد نیست؟ یعنی چه قضیه قضیه نوعیه است؟ اصلاً معنا ندارد نوعیه بودن. شما همین

که می بینید این قضیه قضیه امتناییه است یعنی خدا می خواهد سر این زید تنها منت بگذارد آن وقت لاضرر چگونه می تواند بیاید خودش را در اینجا بردارد؟ یعنی ثبوت خودش موجب رفع خودش بشود در اینجا. و ما به واسطه اینکه قضایای طبیعیه را که تحققش را به وجود افراد می دانیم و شارع لحاظ کرده است افراد را و بعد به عنوان یک عنوان کلی آمده همه را در تحت یک حکم قرار داده، قطعاً باید بگوییم در هر موردی که مورد امتنان هست خب در آنجا این حکم شامل است، در هر جایی که جای امتنان نیست پس آن حکم شامل نیست، نوعیه بودن یعنی چه؟

سؤال: ...؟

جواب: نه نوعیه بودن از اینکه به طور کلی چون این حکم به طور اغلب من باب مثال متناً علی العباد هست پس یک حکمی را به عنوان کلی می آورند روی این موضوع، هر جا که این موضوع محقق شد این حکم هم بر آن بار است. چون اکراه به طور اغلب، نود درصد من باب مثال، این اکراه ضرر علی

العباد هست پس بنابراین به واسطه امتنانی که شارع می‌گذارد روی بندگان، آمده به طور کلی اکراه و آثار اکراه را برداشته ولو اینکه ده درصد در اینجا برداشتن خود آثار اکراه ولو موجب ضرر بر این مکلف شود، این را می‌گوییم احکام نوعیه. در احکام نوعیه یعنی احکامی است که جنبه نوع در اینجا لحاظ شده نه اینکه جنبه شخص.

من باب مثال فرض کنید مسائلی که در مورد وضو می‌گویند در صورتی که ضرری متوجه مال انسان بشود برای کسب طهارت مائیه، می‌گویند اگر وضو موجب ضرر شود لازم نیست انسان طهارت مائیه [تحصیل کند بلکه] طهارت تراپیه [کفایت می‌کند]. اگر منجر به ضرر نشود، طهارت [مایه باید تحصیل بشود]. بعد می‌گویند خب ضرر چقدر است؟ آیا ضرر ضرر عرفی است یا اینکه ضرر به حسب اشخاص است؟ یکی ممکن است ده میلیون هم خرج کند یک لیوان آب پیدا کند برایش ضرر نیست، روی گنج قارون نشسته ده میلیون برود به جایش یک میلیارد می‌آید اما برای یک بنده خدایی صد تومان خرج کردن ضرر است. خب در اینجا

می‌گویند ضرر ضرر عرفی است. این طوری که آقایان دارند می‌گویند می‌گویند ضرر عرفی است گرچه خب در همان جا هم صحبت است، به این عنوان که اگر من باب مثال پانصد تومان خرج کردن، این ضرر حساب می‌شود، خود آن شخص هم ولو اینکه برایش ضرر نیست ولی او هم مشمول این عدم وجوب طهارت مائیه خواهد بود. این می‌شود احکام نوعیه. یعنی احکامی که رفته روی نوع ولی افراد خاص و جزئی که ولو از تحت این موضوع خارج هستند، به لحاظ شمول این نوع، آنها هم مشمول این قانون و این حکم خواهند بود.

عرض بنده این است که در احکام امتناییه اصلاً نوع بودن معنا ندارد. به خاطر این که اگر ما امتنان را امتنان شخصی بگیریم خب اصلاً نظری به خارج ندارد، نظری به نوع ندارد. از اول تکلیف رفته سراغ تک تک افراد، این آقا نسبت به این، حکمش امتنایی هست یا نه؟ نیست برود کنار. این آقا نسبت به او، این حکم امتنایی هست یا نه؟ اگر هست...، اگر نیست...، این آقا نسبت به او، حکم امتنایی هست یا

نه؟ تمام شد و رفت. این اگر از اول حکم رفته روی تک تک افراد. ولی اگر بگوییم نه، همان طوری که واقع و محقق این است که احکام هیچ وقت احکام شخصیه فردیه نیستند، احکام کلیه هستند، این است که در [هر جا] اگر حکم حکم امتنانی است معنایش این است که لا ضرر یعنی رفع وجوب وضو می کند در ظرف امتنان. این می شود کلی، آن وقت آن ظرف امتنان می شود یک کلی طبیعی که دارای افرادی است در خارج، افراد خارجی آنها آنهایی هستند که عالم به ضرر هستند. افرادی که از تحت این امتنان خارج هستند آنهایی هستند که جاهل به ضرر هستند پس بنابراین رفع وجوب وضو بالنسبه به افراد خارجی می رود روی آن افرادی که مشمول این امتنان خواهند بود. چطور اینکه وقتی که شما می گوید اکرم العلماء، این اکرم العلماء اگر فرض کنید که من باب مثال در این فیضیه دو هزار نفر هستند هزار نفرشان از علماء هستند، اکرم العلماء عن الفقراء، مختلف هستند. در اینجا اکرم العلمای ما به تناسب قضیه طبیعیه خودش می رود روی تک تک علمایی که الان در صحن حضور دارند و آن عن الفقراء

می‌رود روی آن افرادی که تک تک الان در صحن حضور دارند، این ربطی به آن ندارد، آن هم ربطی به این ندارد. هر کدام از این دو قضیه طبیعی ما افراد خودش را شامل می‌شود، به دیگری کاری ندارد.

پس بنابراین اگر ما گفتیم...، یک وقتی شما می‌گویید لاضرر امتنانی نیست این یک بحث دیگر است.

یک وقتی شما می‌گویید لاضرر امتنانی است ولی امتنان به جهت شمولی که دارد حکم نوعیه است و موارد خاص را نمی‌گیرد، اگر این حرف را می‌زنید ما می‌گوییم که گیرم بر اینکه مساله این طور باشد، جهتش به قضیه نوعیه مربوط است یعنی یک جنبه کلی دارد امتنان، آن جنبه کلی‌اش که جهت کلی طبیعی هست نه به معنای آن نوعیتی است که شما دارید می‌گویید بلکه به معنای این است که شارع این حکم کلی رفع وجوب وضو را، گفته است که وجوب وضو مرفوع می‌شود متناً علی العباد در ظرف ضرر. وجوب وضو مرفوع می‌شود به واسطه ضرر در ظرف امتنان. پس بنابراین اینی که آمده گفته در

ظرف امتنان این وجوب وضو برداشته می شود- و لازم هم که نیست بگوید، همان اصل و مفاد قضیه خودش می رساند- اینی که در ظرف امتنان وجوب وضو برداشته می شود، خود این امتنان پخش می شود روی تک تک افرادی که مشمول امتنان خواهند بود. آن افرادی که مشمول امتنان نخواهند بود، آنها از تحت این حکم کلی طبعاً کنار می روند. پس بنابراین اینی که شما بخواهید بگویید که مسأله امتناییه یک مسأله نوعیه است و منافات ندارد که مورد امتنان نباشد این مسأله صددرصد باطل است بلکه با خود مفاد قضیه طبیعی ما در اینجا منافات دارد.

و اما آن روایاتی که در مورد حدیث رفع دارد که آن در آنجا ولو اینکه ممکن است دارای یک مصلحتی باشد برای این شخص و بعداً متوجه شود، در عین حال امام فرمودند معامله یا آن عقد باطل است به جهت این است که مگر مسأله مصلحت مسأله مالیه است که شما بخواهید بگویید که در اینجا این مصلحت از او فوت نشده یا بعداً من باب مثال تدارک شده؟ مصلحت یکی سلب اختیار و اعطاء اختیار است. شخصی که قادر و مکلف است باید به

مقتضای اختیاری که دارد، در حین اجرای عقد باید مختار باشد. اگر در حین اجرای عقد این مختار نباشد به عنوان متناً علی العباد خداوند متعال آن عقد را باطل می‌کند. می‌گوید خب این عقد باطل است گرچه بعداً من باب مثال کشف شود بر اینکه یک مصلحتی در این بوده. خب این چیزی را از دست نداده، مثل اینکه اصلاً عقدی انجام نداده نه اینکه بگوییم حالا در اینجا ضرر متوجه او شده! چه ضرری متوجه او شده؟ فرض می‌کنیم از اول نیامدند این فرد را اکراهش کنند بر انجام معامله، خب آیا معامله‌ای کرده بود؟ نه معامله‌ای نکرده بود. در اینجا شارع آمده گفته که من به فعل تو دارم شخصیت می‌دهم، من به کار تو دارم شخصیت می‌دهم، تو در موقع انجام عمل، مکره بودی من این معامله را قبول ندارم. پس در اینجا مصلحت مالیه و بعضی از مصالح دیگر نمی‌آید جایگزین آن سلب اختیارش بشود، چون اختیار او در حین انجام معامله سلب شده بود پس بنابراین شارع به عنوان متناً علی العباد که در جامعه قانون حاکم باشد، بالا و پایین نداشته

باشیم، زورگویی نداشته باشیم، همه افراد عندالله و عندالحکومة به نحو تساوی باشند، زورگو و قلدری نیاید حکومت کند آمده گفته که به طور کلی مسلمانی که این مکره بخواهد باشد من آن تبعاتش را که یکی از آن آثار و این حرفها، صحت و بقاء آن صحت و لزوم است در موقع [این معامله،] کل این اصل صحت را من در اینجا برمی دارم، در عقد نکاح برمی دارم و در آنجا برمی دارم. من معامله‌ای را قبول می‌کنم که یک مرد با اختیار خودش بخواهد آن را انجام بدهد، آن معامله مورد نظر من است. بنابراین کجای روایت منافات با امتنان دارد؟ اتفاقاً روایت خودش موید برای امتنان خواهد بود. این هم از این نقطه نظر.

بعد مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که اصلاً ما باید ببینیم آنچه در اینجا منشأ برای ضرر است چیست؟ آیا حکم شارع منشأ برای ضرر است یا جهل مکلف به حکم شارع، آن منشأ برای ضرر است؟ یعنی شارع در مقام رفع حکم در لاضرر و لا ضرار می‌گوید احکامی که موجب ضرر بشود آن احکام با لاضرر برداشته می‌شود. خب خود نفس

و جوب وضو موجب برای ضرر است، این وجوب وضو با لاضرر برداشته می شود. ولی صحبت در این است که آنی که الان این مکلف را در ضرر انداخته وجوب وضو نیست، به خاطر اینکه این به طور کلی اصلاً جاهل به ضرر است. یعنی چه وضو واجب باشد چه وضو واجب نباشد چون این جاهل به ضرر هست اقدام بر وضو خواهد کرد. حالا شارع فرض کنید که من باب مثال اصلاً وجوب وضو را جعل نکرده باشد باز این جاهل می آید وضو می گیرد. پس جهل به ضرر است که این را در ضرر می اندازد و شارع که نمی تواند تکویناً از دل این فرد این ضرر را خارج کند، دست شارع نیست. شارع که نمی تواند بیاید این جهل را از کله این بیاورد بیرون. کاری که شارع می تواند انجام بدهد این است که در عالم اعتبار جعل قوانینی بکند که جلوی ضرر این را بگیرد و این هر کاری بکند این ضرر را اقدام بر آن می کند چون به واسطه جهل به ضرر این باعث می شود که این برود وضو بگیرد و کاری از دست شارع ساخته نیست. پس در اینجا مقام رفع اصلاً ربطی به لاضرر

ندارد یعنی رفع وجوب در اینجا هیچ دردی را از این مکلف جاهل دوا نمی‌کند. هزار دفعه هم شارع بیاید بگوید وضو بر تو واجب نیست نمی‌آید جلوی ضرر این را بگیرد چون جاهل است، جاهل را که کاریش نمی‌شود کرد.

بله اگر شارع می‌توانست تصرف کند در این، در نفس این تصرف کند، یک نفر را بفرستد باباجان چرا داری وضو می‌گیری؟ پدرت درمی‌آید! اگر می‌خواست این کار را انجام بدهد انجام می‌داد ولی وقتی که این شخص جاهل به ضرر هست، خیال می‌کند صحیح و سالم است یا خیال می‌کند که این مرضی که دارد وضو برایش اشکال ندارد، هزاری هم که شارع بیاید وجوب را من باب مثال بردارد باز جلوی ضرر گرفته نشده و قاعده برای جلوگیری از ضرر است یعنی وضع قاعده برای این است که جلوی ضرر گرفته شود یا با رفع احکام یا با جعل احکام یا به عنوان دفع. به هر سه نوعش قاعده دارد جلوی ضرر را می‌گیرد و الا شارع که نمی‌تواند...، یعنی دست شارع برای جلوگیری از ضرر در اینجا به نسبت به این مورد بسته است. پس بنابراین اصلاً

قاعده مشمول ما نحن فیه نخواهد بود و این با اقدام خودش اقدام بر ضرر کرده و این به مقتضای ادله اولیه وجوب وضو برای این باقی خواهد بود. چرا؟ چون افراد بر اساس علمشان مکلف به تکلیف هستند. اگر این شخص بر این حال که جاهل به ضرر است آمد و من باب مثال وضو نگرفت و رفت تیمم کرد این نمازش باطل است، باید برود وضو بگیرد.

... اینکه در باب صدقات و اینها داریم که دست چپ از دست راست خبردار نشود، فلان نکند، کسی نفهمد و...، **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ**

بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ... ﴿البقرة، ۲۶۴﴾ و امثال ذلک، اینها

برای این است که ریا نباشد، مسئله صدقه باشد و امثال ذلک، اینها آن جنبه های دیگر. اما مسائلی که اصلاً آن مسئله خود اثباتش، مورد نظر شارع است، اگر این طور باشد خب در این صورت اگر انسان بخواهد خلافتش را انجام بدهد خب اصلاً منظور شارع حاصل نشده است. آن وقت مسئله لاضرر و لاضرار از قبیل اثبات است. یعنی طرف نیاید به گردن خدا بیندازد که بواسطه تو این به ما رسید! خدا

می گوید نه آقا! تو خودت جاهل بودی چه کارت می کردم؟ نمی توانستم کاری انجام بدهم. و از این قبیل خیلی زیاد است، خیلی...، بر خلاف آنچه که خیلی ها می گویند اظهارش مطلوب است یعنی باید آن مسئله اظهار بشود. در روایات و اینها هم داریم

سؤال: پس انقیاد معنا نخواهد داشت؟

جواب: نه دیگر انقیاد ندارد

سؤال: یعنی اساس بر علم و منطق قرار می گیرد؟

جواب: یعنی علم در اینجا دخیل است، علم در

این مسئله دخالت دارد به جهت اینکه شما فرض کن

در ضرر... **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...** ﴿البقرة،

۱۹۵﴾ خودش یک طرف قضیه است. فرض کنید

اگر شخصی بداند که وضو ضرر دارد بگوید خدایا

من به خاطر تو، افضل الاعمال اهمزها، می خواهم

انجام بدهم! می گوید تو غلط می کنی که می خواهی

انجام بدهی! می خواهی خودت را به کشتن بدهی!

من این وضو را از تو نخواستم. نه، یعنی علم در اینجا

دخالت دارد نه اینکه به عنوان تمام الموضوع باشد.

خود نفس تهلکه خودش مطرح است. آن وقت اینجا

دیگر باب تجری و امثال ذلک پیش می آید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ